

المرسى الثامن:

توقفگاه هشتم:

هناك من يسقط أو يتعثّر في رحلة الخلود

كسانی که در سفر جاودانگی سقوط می‌کنند یا می‌لغزند

بيئتُ أنّ رحلة جلامش تتكلم عن الخلود الروحي والحياة الأخروية الخالدة، وليس عن خلود جسدٍ فانٍ، يعلم السفهاء بفنائه، فكيف بجلامش الذي يُوصف في الملحمة بأنه حكيم وعارف بحقائق الأمور.

توضیح دادم که سفر گیلگمش از جاودانگی روحانی و زندگی جاودان اخروی سخن می‌گوید، نه جاودانگی جسم که فانی است و بی‌خردان نیز به فانی بودن آن واقف هستند، چه برسد به گیلگمش که در حماسه، حکیم و دانا به حقایق امور توصیف شده است.

وبما أنّ الخلود والموت المذكور في القصة يراد منه خلود وموت الروح، فيكون موت أنكيدو كذلك ([34])، فلم يتمكن أنكيدو من إتمام رحلة الخلود دون أن يسقط أو يتعثّر في الطريق ويرتكب المحرمات ويخالف وصايا جلامش له، فتكون النتيجة أنه سقط في براثن العالم الأسفل ويحاول جلامش إنقاذه من براثن العالم الأسفل وإقامته من عثرته:

از آنجا که منظور از جاودانگی و مرگ در داستان، جاودانگی و مرگ روح است، مرگ انکیدو نیز بر همین منوال می‌باشد. ([۳۴]) انکیدو نتوانست سفر جاودانگی‌اش را بدون اینکه سقوط کند یا لغزشی یابد و یا مرتکب محرمات شود و وصیت‌های گیلگمش به خود را زیر پا بگذارد، به پایان برساند. نتیجه این شد که او به تاریکی‌های جهان زیرین سقوط کرد و گیلگمش کوشید وی را از این تاریکی‌های جهان زیرین و بازایستادن پس از لغزیدن، نجاتش دهد:

« هبط أنکیدوا إلى العالم السفلي،
إلا أنه لم يلتزم بكلمات سيده -
ولبس ثياباً نظيفة،
فهم أصحاب السلطة عليه كأنهم أعداء،
ومسح جسمه بزيت الكأس العذب،
فتجمعوا من حوله من جراء رآحته،
ورمى عصا الرماية في العالم السفلي،
فأحرق به أولئك الذين أصيبوا بها،
وحمل عصا بيده،
فأضطربت أشباح الموتى من حوله
ولبس نعلاً في قدميه، ([35])

«انکیدو به جهان زیرین سقوط کرد،
چرا که به سخنان سرورش گوش فرا نداد،
و جامه‌ی پاکیزه‌ای به تن کرد،
صاحبان قدرت چونان دشمنان بر او هجوم بردند،
و او تنش را با روغن جام تازه اندود کرد،
بر اثر بویش گرد وی جمع شدند،

عصا را چون تیری به جهان زیرین پرتاب کرد،
و کسانی که تیر به آنها اصابت نمود، از هر سو احاطه‌اش نمودند،
عصا را به دست گرفت،
اشباح مردگان پیرامونش به جنب‌وجوش افتادند،
و نعلین به پا کرد، (۲۵)

وأحدث صوتاً في العالم السفلي،
وقبل الزوجة التي أحبها،
وصفع الزوجة التي كرهها،
وقبل الابن الذي أحبه،
وصفع الابن الذي كرهه،
فأمسكت به صيحة العالم السفلي بقوة -

.....

.....

إنه لم يسقط في المعركة مكان الرجولة
إن العالم السفلي هو الذي يمسك به بقوة « [السومريون - صموئيل نوح كريم: ص 288].

و صدایی در جهان زیرین به پا نمود،
و همسری را که دوست می‌داشت بوسید،
و همسری را که ناپسند می‌داشت سیلی بنواخت،
و فرزندی را که دوست می‌داشت بوسید،
و فرزندی را که ناپسند می‌داشت سیلی بنواخت،
صیحه‌ای از عالم زیرین، با نیرو او را گرفت،

.....

.....

او در آوردگاه به جایگاه مردانگی سقوط نکرد،

عالم زیرین بود که او را با قدرت گرفت».[سومریان- سموئیل نوح کریم: ص ۲۸۸].

[اِنَّ قصه موت آنکیدو ودفنه هي على أرجح الاحتمالات من أصل بابلي غير سومري. فبموجب القصيدة المعنونة "جلجامش وأنكيدو والعالم الأسفل" لم يمت انكيدو موتاً بالمعنى المألوف للموت وإنما احتجزه في العالم الأسفل (كور)، وهو ذلك الشيطان الموكل بالعالم الأسفل والشبيه بالتنين، لأنه ارتكب المحرمات الخاصة بالعالم الأسفل، وهو عارف بها. ولقد اخترع مؤلفوا "ملحمة جلجامش" البابليون حادث موت "انكيدو" ليهيئوا الباعث القصصي الدراماتيكي على سعي جلجامش ونشدانه الخلود وهو ما يؤلف الذروة الدراماتيكية في القصيدة

ولكن مهما كان الحال، فإن الشعراء البابليين لم يكونوا بأية حال من الأحوال مجرد مستنسخين ومقلدين تقليداً أعمى للمادة السومرية. بل الواقع أنهم بدلوا وغيروا في مضمونها وكيفوا تركيبها وهيئتها إلى درجة جسيمة لتلائم مزاجهم وتراثهم، بحيث لم يبق ما يميز منها إلا النواة السومرية الأصلية] [من ألواح سومر - سموئيل نوح كريم].

[مرگ انكيدو و دفن شدن او به احتمال قوی ریشهی بابلی دارد نه سومری. از آنچه در اسطورهی "گیلگمش، انكيدو و جهان زیرین" آمده، چنین برمی آید که مرگ انكيدو عادی نبود؛ بلکه وی از طرف "کور" شیطان جهان زیرین (که به شکل اژدهاست) به خاطر سرپیچی از آیینهای آن جهان (که او نسبت به آنها آگاهی داشت) دستگیر شد. مؤلفان بابلی "حماسهی گیلگمش" در داستان، به کام مرگ انداختن "انكيدو" را ساخته اند تا بتوانند شوق و حرارت گیلگمش را در جستجوی زندگی جاودانی که اوج منظومه است به نحو مؤثرتری توصیف کنند....]

به هر روی، ادیبان بابلی صرفاً کپی برداران و تقلیدکنندگان کور مادهی اولیهی سومری نبوده اند. شعرای بابلی آنچنان مضمون و شیوهی داستان

سومری را بر حسب مقتضیات محیطی خود دگرگون کرده‌اند که جز هسته‌ی سومری حکایت چیزی باقی نمانده است. [از الواح سومر - سموئیل نوح کریم: ص ۳۲۳ تا ۳۷۳.]

* * *

[34]. أي موت روحي أيضاً، ومثل هؤلاء لا يتوفقون لنصرة المنتظر الموعود، ذلك أن أنصاره ورد في وصفهم:

عن سليمان بن هارون البجلي، قال (سمعت أبا عبد الله (ع): يقول: إن صاحب هذا الأمر محفوظة له أصحابه لو ذهب الناس جميعاً أتى الله له بأصحابه، وهم الذين قال الله عز وجل: "فإن يكفر بها هؤلاء فقد وكلنا بها قوماً ليسوا بها بكافرين"، وهم الذين قال الله فيهم: "فسوف يأتي الله بقوم يحبهم ويحبونه أذلة على المؤمنين أعزة على الكافرين" الغيبة للنعمان: ص 330.

ومعنى أن الله يحبهم وهم يحبونه: أن قلوبهم وأرواحهم حية وطيبة، فتستمع من الله، وتقبل شهادته وتصدق بآياته، بخلاف المأسورين إلى العالم الأسفل وبرائته، فهم في الحقيقة موتى القلوب، وهم الذين مثلهم أنكديو في الملحمة السومرية.

[۳۴]- یعنی مرگ روحی؛ چنین کسانی توفیق یاری رسانیدن منتظر وعده داده شده را به دست نمی‌آورند. در توصیف انصار ایشان وارد شده:

از سلیمان بن هارون بجلی نقل شده است: شنیدم اباعبدالله ع می‌فرماید: (یاران صاحب این امر برایش حفظ می‌شوند؛ اگر هم‌هی مردم نیز از بین بروند خداوند یارانش را به او می‌رساند و آنان همان کسانی هستند که خداوند عزوجل فرموده است: ﴿اگر این قوم به آن کافر شوند، قوم دیگری را بر آن گمارده‌ایم که انکارش نمی‌کنند﴾ و کسانی که خداوند در موردشان می‌فرماید: ﴿زود است که خداوند مردمی را بیاورد که دوستشان بدارد و دوستش بدارند، در برابر مؤمنان فروتن‌اند و در برابر کافران سرکش﴾. غیبت نعمانی: ص 330.

معنای اینکه خداوند آنان را دوست می‌دارد و آنان نیز او را دوست می‌دارند این است که قلب و روحشان زنده و پاک است؛ پس از خدا می‌شنوند و شهادت و گواهی او را می‌پذیرند و آیاتش را راست می‌پندارند، برعکس اسیران و گرفتاران عالم زیرین؛ آنها در حقیقت قلوبشان مرده است و همان کسانی هستند که انکديو در حماسه‌ها، تمثیلی از ایشان می‌باشد.

[35]. وهي علامة أهل الدنيا والعالم السفلي، ومن كان قلبه منشد إليها لا يدخل ساحة القدس والطهارة والحياة الأبدية.

قال تعالى: (إني أنا ربك فأخلع نعليك إنك بالواد المقدس طوى) [طه: 12].

قال السيد أحمد الحسن (ع) في بيانها: (النعل في رجل أيّ إنسان يقيها، ولكنه أيضاً يُبْطئ من سرعة سيره. ولم يُرد سبحانه وتعالى فقط النعلين الماديين اللتين تُبْطئان من سرعة سيره (ع) للوصول إلى الشجرة التي كلم منها، بل أيضاً كان سبحانه يريد من موسى (ع) أن ينزع من نفسه كل ما يعيقها في سيرها إلى الله سبحانه، فكان سبحانه يريد من موسى (ع) أن ينزع حبه لما سوى الله، وأن ينزع خوفه مما سوى الله. فلا يقي نفسه بالخوف والحذر، بل بالله سبحانه وتعالى، ويكون حبه لأيّ إنسان بالله ومن خلال حبه لله سبحانه وتعالى

فالله سبحانه وتعالى يقول لموسى (ع): أنت وصلت إلى ساحة القدس الإلهية، ﴿لَا تَخَافُ دَرْكاً وَلَا تَخْشَى﴾؛ لأنّ الذي يدافع عنك هو الله، فأنت الآن في ساحة قدسه، الوادي المقدس طوى، ولم يكن في قلب موسى (ع) بعد أن وصل إلى ساحة القدس الإلهية أي خوف من الطواغيت، ولكن في هذا الخطاب الإلهي تعليم من الله سبحانه وتعالى لكل إنسان يريد الوصول إلى الساحة المقدسة (الوادي المقدس طوى)، أن عليه أولاً - وليكون أهلاً أن يلج هذه الساحة المقدسة - أن ينزع من قلبه الخوف من الطواغيت كفرعون، ويوقن أن الذي يدافع عنه هو الله سبحانه وتعالى القادر على كل شيء، في مقابل من لا يقدر على شيء. فالمطلوب من موسى (ع) الآن، وهو يلج ساحة القدس، أن ينزع من قلبه الخوف مما سوى الله ولو كان مثقال ذرة، ثم أن يملأ قلبه خوفاً من الله سبحانه وتعالى ... الجواب المنير: ج2 سؤال رقم 60.

وما أراد الله تعليمه لموسى (ع)، هو ذاته ما أراد جلجامش تعليمه لأنكيدو ليدخل معه ساحة القدس الإلهية، ولكنه لم يلتزم بكلام سيده، فبدل أن يخلع نعليه قام بلبسهما، وهو شأن أهل الدنيا دائماً.

[٣٥] - اين علامت اهل دنيا و عالم زيرين می باشد. کسی که قلبش به آن گره خورده باشد به ساحت مقدس و پاکى و حیات جاودانگی داخل نخواهد شد.

خداوند متعال میفرماید: (إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى) (من پروردگار تو هستم. پایافزارت را بیرون کن که اینک در وادی مقدس طوی هستی) طه: 12.

سید احمد الحسن ع در توصیف آن میفرماید: (کفش (نعل) از پای انسان محافظت می کند ولی در عین حال از سرعت سیر او نیز می‌کاهد. منظور خداوند سبحان و متعال فقط یک جفت کفش مادی که از سرعت سیر او ع برای رسیدن به درختی که از آنجا با وی صحبت شد، نبود. بلکه علاوه بر آن، خداوند سبحان از موسی ع خواست هر چه از سرعت سیرش به خداوند سبحان می‌کاهد را از خودش دور کند. خداوند سبحان از موسی ع خواست که حب و دوستی غیر خدا را به کناری نهد و هر ترسی از غیر خدا را از دلش بیرون کند؛ هیچ ترس و خوفی جز خداوند سبحان و متعال نداشته باشد و حب و دوستی‌اش به هر انسانی فقط از طریق خدا و از خلال حب و دوستی خداوند سبحان و متعال باشد

...

خداوند سبحان و متعال به موسی ع میفرماید: تو به ساحت قدس الهی رسیدی (لَا تَخَافَ دَرْكاً وَ لَا تَخْشَى) (مترس که بر تو دست یابند و بیم به دل راه مده) چرا که کسی که از تو دفاع می‌کند، خداوند است. تو اکنون در ساحت قدس الهی هستی، وادی مقدس طوی؛ و موسی ع بعد از اینکه به ساحت قدس الهی رسید، هیچ‌گونه خوف و ترسی از طاغوت نداشت. در این خطاب الهی درس و تعلیمی از

سوی خداوند سبحان و متعال برای هر انسانی که بخواهد وارد ساحت قدس الهی شود (الوادی المقدس طوی) وجود دارد؛ در وهله‌ی اول باید شایستگی ورود به این ساحت مقدس را داشته باشد، ترس طاغوتیانی مانند فرعون را از دل خود بیرون کند و به این یقین برسد که کسی که از او دفاع می‌کند، خداوند سبحان و متعال است که بر همه چیز تواناست، آن هم در برابر کسانی که هیچ قدرتی بر هیچ چیزی ندارند.

آنچه از حضرت موسی ع پس از ورود به ساحت قدسی خواسته شده این است که ترس از غیر خدا را حتی اگر به اندازه‌ی ذره‌ی کوچکی باشد، از خودش دور کند و سپس قلبش را فقط از ترس خداوند سبحان و متعال لبریز نماید (...). پاسخ‌های روشنگر - جلد 2: پاسخ پرسش شماره‌ی 60.

آنچه خداوند اراده فرمود به موسی ع تعلیم دهد همان چیزی بود که گیلگمش می‌خواست به انکیدو آموزش دهد، تا همراه او وارد ساحت قدس الهی شود، ولی او به سخنان سرورش گوش فرا نداد؛ پس به جای اینکه پاپوش خود را درآورد، آن را به پا کرد، و وضعیت اهل دنیا همواره چنین است.